



## داستانهای عاشقانه اسکندر

رتال جامع علوم انسانی

بازمی‌گردد، عموماً مجموعه‌ای آمیخته از متون است که پژوهندگان ادبیات فارسی کمتر به آن توجه داشته‌اند. این داستانها دربارهٔ چهره‌های افسانه‌ای و اسطوره‌ای ایرانی با افزوده‌های چشمگیری از فرهنگ عامیانه و نوآوریهای راویان داستانها است. اگر این داستانها را به صورتی که امروز در دست است، روایات مکتوب افسانه‌های شفاهی سینه به سینه نقل شده بدانیم، این ترکیب نباید موجب شگفتی گردد. برخی از این داستانها به ایران پیش از اسلام باز می‌گردد، هرچند کهن‌ترین دست‌نوشته‌های موجود از داستانهای مزبور از اوایل سدهٔ چهاردهم میلادی قدیم‌ترین است.

در این داستانها عناصر تماتیک گوناگون درهم تنیده‌اند، از جمله مقدار قابل توجهی موضوعات حکمی که نشان‌دهندهٔ کارکرد اجتماعی این داستانهای عاشقانه همراه با جنبهٔ سرگرم‌کنندهٔ آن بوده است و همراه با آهنگ سریع ماجراها و

داراب‌نامه داستان عاشقانهٔ منظوری به فارسی و نوشتهٔ ابوظاهر محمد طرسوسی در سدهٔ ششم / دوازدهم است. این داستان روایتی از داستان عاشقانه اسکندر ایرانی است. در این روایت، بوران‌دخت دختر داریوش سوم پس از مرگ پدر بر ضد اسکندر به جنگ برمی‌خیزد، اما بعدها با وی ازدواج می‌کند و او را در لشکرکشی به هند یاری می‌دهد. آب بوران‌دخت را در لحظات حساسی در داستان و در جریان انجام وظیفه‌اش یاری و به شکل بسیار نزدیکی همراهی می‌کند. او در رؤیا با پرنده‌ای شکاری پیوند دارد. یکی از ماجراهای او به افسانه‌های پیدایی و بنیان‌گذاری برخی اماکن مقدس مسلمان یازردشتی که ویژهٔ بانوان است، شباهت دارد. براساس این روایت و دیگر شواهد، بوران‌دخت را می‌توان تصویر مردمی ایزدبانوی ایرانی آن‌اهیتا دانست. داستانهای عاشقانهٔ منظور ایرانی که به پیش از سدهٔ بیستم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی  
ویلیام ل. گاتر / انسان منوره

داستان اسکندر در **داراب‌نامه** روایت دیگری از روایات گوناگون ایرانی داستان اسکندر مجعول است. داستان مذکور ظاهراً از زمانی پیش از قرن سوم میلادی، احتمالاً در اسکندریه و به صورت مجموعه‌ای از افسانه‌های شفاهی همراه با مواد دیگری به شکل مکتوب توسط نویسنده‌ای که از او با نام کالیستنس (Callisthenes) کذاب یاد کرده‌اند، تألیف شده است. این داستان عاشقانه پیش از دوران ساسانی به قصه‌های ایرانی وارد شده بود. سپس سینه به سینه منتقل شده و به صورتی که در **داراب‌نامه** آمده، به ما رسیده است. یک عامل مهم گسترش داستان عاشقانه اسکندر، بی‌شک تأثیر متقابل روایات مکتوب و شفاهی آن بر یکدیگر در طی سالهای موجودیتش بوده است.<sup>۱</sup>

**داراب‌نامه** واجد برخی ویژگیهای داستانهای ایرانی است از جمله: داشتن پایانی باز، ساختار روایی خطی، تأکید قوی بر

سبک و سیاق داستانی (ایزودیک)، آنها را در دربارها در مکانهایی که مردم برای گوش دادن به این داستانها گرد می‌آمدند، محبوب می‌ساخت. زبان این داستانها بسیار ساده بود. **داراب‌نامه** داستان **داراب**، پسر او **داراب** (نشان دهنده شخصیت تاریخی داریوش سوم) و دختر همین **داراب** آخری، بوران دخت و اسکندر کبیر است. نیمه نخست **داراب‌نامه** تقریباً به ماجراهای دو **داراب** اختصاص دارد، حال آنکه نیمه دوم اثر از فتح ایران توسط اسکندر، لشکرکشی او به هند و دیگر نواحی، جست‌وجوی آب حیات از سوی او و سرانجام مرگ وی سخن می‌گوید.

حادثه و تکرار عناصر قراردادی. این عناصر قراردادی ممکن است عبارات قراردادی، نمونه شخصیت‌های سردومانی، موتیف‌های آشنا، توصیفات کلیشه‌ای از وقایع، یا واحدهای ساختاری بزرگ‌تر نظیر جنگ‌های یک تنه قهرمانان باشد که در تمام داستانهای منثور عاشقانه تکرار می‌شود. یک شخصیت نمونه‌ای آشنا در داستانهای عاشقانه معروف و نیز در سنت روایات حماسی، بانوی جنگاور است.

معروف‌ترین زنان جنگاور در حماسه‌های ایرانی، گردآفرید در داستان سهراب، جریره، همسر تورانی سیاوش؛ گروهی، خواهر بهرام چوبین هستند. بانوگشسب، دختر جنگجوی رستم نیز قهرمان منظومه حماسی کوتاهی به نام بانوگشسب نامه است که پس از شاهنامه سروده شده است. زنان جنگجو در داستانهای عاشقانه منثور که مهم‌ترین آنها سمک عیار و فیروز شاهنامه است نیز حضور دارند.

بانوی جنگاور داستانهای عاشقانه، در واقع زنی است از طبقه بالا که هر از گاه به انجام کارهای خشن تمایل پیدا می‌کند. او جز جنگاوری کار دیگری ندارد.

اما تهاجم و خشونت جسمی کیفیاتی نبودند که در زنان متعلق به دنیای داستانهای عاشقانه مورد ستایش واقع شوند، مگر زمانی که خطر و شور و خشم بسیار زیادی آن را ایجاب کند. اما زن جنگجوی تمام عیار نظیر بوران دخت داراب نامه نادر است.

خلاصه داستان بوران دخت در داراب نامه با تأکید بر جنبه‌های خاصی از داستان چنین است که داراب پس از ماجراهای طولانی در سرزمینهای بیگانه به ایران بازمی‌گردد و مادرش همای، او را بر تخت می‌نشاند. داراب به قیصر روم حمله و او را وادار به تسلیم می‌کند، اما هنگامی که هما یادآور می‌شود که آن دو خویشاوندند، وی را آزاد می‌کند.<sup>۲</sup>

قیصر اندکی بعد می‌میرد و برادرش فیلاقوس (Feylagus) امپراتور روم می‌شود. داراب و فیلاقوس با یکدیگر می‌جنگند و فیلاقوس شکست می‌خورد و تنها باج و خراجی که داراب درخواست می‌کند، ازدواج با ناهید دختر فیلاقوس است. ناهید و داراب ازدواج می‌کنند، اما اندکی بعد داراب وی را نزد پدرش بازپس می‌فرستد زیرا بوی دهان بسیار بدی دارد (داراب نامه، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۹۰). اما ناهید باردار است و پنهانی اسکندر را به دنیا می‌آورد (ج ۱، ص ۳۹۱).<sup>۳</sup>

داراب از همسر دیگر خود پسری به نام داراب دارد. داراب پسر و برادر ناتنی وی، اسکندر، سرانجام در میدان جنگ با یکدیگر رویه‌رو می‌شوند و داراب که با ضربه مهلک خنجر دو تن از سرداران خانش به سختی مجروح شده و در حال جان کندن است، از اسکندر می‌خواهد که با دخترش ازدواج کند و اسکندر پیروز می‌پذیرد (ج ۱، ص ۴۶۲-۴۶۳).

اما بوران دخت سوگند خورده است که انتقام پدر را از اسکندر بگیرد؛ زیرا می‌داند که اسکندر کشتندگان پدر او را تطمیع کرده است. او حمایت بزرگان ایران را به دست می‌آورد، لشکری تدارک می‌بیند و به اسکندر حمله می‌کند اما به سختی شکست می‌خورد. در گریز از میدان نبرد، بوران دخت به محوطه‌ای پناه می‌برد که چشمه‌ای در آن جاری است (ج ۱،

ص ۴۷۱) و بار دیگر لشکری گرد می‌آورد و اسکندر را در نبردی نزدیک بغداد شکست می‌دهد و تصمیم می‌گیرد به سمت غرب در مسیر حلب پیش رود. رود فرات مانعی دشوار بر سر راه اوست، اما وی بر لب آب به نیایش می‌ایستد و سوار بر اسب به آب رود می‌زند. او و یاران و فادارش به سلامت از رود می‌گذرند، در حالی که خائنین و دشمنان او غرق می‌شوند (ج ۱، ص ۴۸۲).

پس از جنگ‌های بسیار، صحنه نبرد به استخر در جنوب غربی ایران و محل سکونت مادر بوران دخت، آبان دخت منتقل می‌شود. دو لشکر بار دیگر با هم رویه‌رو می‌شوند و اسکندر بوران دخت را اسیر می‌کند. اسکندر برای اجابت آخرین تقاضای داراب و پایان بخشیدن به جنگ، از بوران دخت می‌خواهد با او ازدواج کند؛ اما بوران دخت دلیرانه خودداری می‌کند. (ج ۱، ص ۴۹۷-۴۹۸). بوران دخت می‌گریزد و به حلب بازمی‌گردد و در آنجا به جنگ با سپاه اسکندر ادامه می‌دهد. یکبار در نبردی یک تنه ناگزیر به قلعه‌ای عقب‌نشینی می‌کند و چون به کنار خندق می‌رسد می‌تواند از آن بگذرد، در حالی که سربازان دشمن نمی‌توانند (ج ۱، ص ۵۱۶)؛ و در ادامه گریزش بر کناره رودی می‌ایستد و خود را در آب رود می‌شوید سپس نماز می‌خواند و آنگاه از رود می‌گذرد (ج ۱، ص ۵۱۸، ۵۲۰).

در بازگشت به استخر بوران دخت با مادرش به نزاع برمی‌خیزد و او را می‌کشد و خود را ملکه ایران می‌نامد (ج ۱، ص ۵۲۷). اما بار دیگر از اسکندر شکست می‌خورد و به کوهی می‌گریزد و در آنجا می‌آساید و نیایش می‌کند و خود را در چشمه‌ای می‌شوید (ج ۱، ص ۵۳۳).<sup>۴</sup> پس از چند نبرد، بوران دخت به غاری پناه می‌برد. اسکندر و همراهانش وی را تا آن غار تعقیب می‌کنند، ولی او پشت دری قفل شده که اسکندر قادر به گشودن آن نیست، مخفی می‌شود (ج ۱، ص ۵۴۵)؛ و از این در به قصر سحرآمیزی وارد می‌شود که جوی آبی در آن جاری است. بوران دخت نهر را دنبال می‌کند و نهر به وی راه گریز را نشان می‌دهد (ج ۱، ص ۵۵۴).

اسکندر تصمیم می‌گیرد که محاصره حلب را بشکند و در نتیجه بوران دخت بار دیگر به غرب رو می‌آورد. در بغداد وانمود می‌کند که مردی به نام بهمن [بهرام] و سپاهی وفاداری به اسکندر است و با یکدیگر به حلب بازمی‌گردند. بوران دخت در راه رویایی پیشگویانه از عبورش از آب می‌بیند (ج ۲، ص ۱۸). آنگاه با کنار نهادن هویت جعلی خود اسکندر را شکست می‌دهد و او را تا استخر تعقیب می‌کند. سپس به تنهایی به جست‌وجوی بانوی دیگری که در کنار او بجنگد، می‌رود. بوران دخت او را می‌یابد و برای وی طعام می‌آورد. سپس به آب تنی می‌پردازد که اسکندر او را می‌بیند و بدین سبب بوران دخت می‌پذیرد که با او ازدواج کند.

پس از آن اسکندر به جست‌وجوی آب حیات می‌رود و بوران دخت را ملکه ایران اعلام می‌کند و با هدف ویران کردن همه بتکده‌ها و هدایت خلق به «راه خدا» عازم هند می‌شود. در راه با کیداور شاه هند رویه‌رو می‌شود (ج ۲، ص ۱۰۰) و با وی می‌جنگد، اما ناگزیر می‌شود از بوران دخت نیروی کمکی بخواهد. بوران دخت به هند می‌آید و در جنگی پادشاه هند و

دخترش را اسیر می‌کند (ج ۲، ص ۱۵۰-۱۵۱).

جنگ با شدت ادامه می‌یابد و بوران دخت حامی اصلی سپاه ایران است. جنگی بی‌رحمانه که در آن دشمن از سحر و افسون مدد می‌جوید. بوران دخت به یاری ایزد از سوی آب و باد و آتش حمایت می‌شود (ج ۲، ص ۱۶۰).

در ادامه نبرد با هندوان، روزی بوران دخت خود را بر کناره رودی می‌یابد که میان او و سپاهش قرار گرفته است، اما در همان حال از نقشه‌های دشمن برای شیبخون به سپاه اسکندر آگاه می‌شود و به طور معجزه‌آسایی می‌تواند از رود بگذرد و به سپاه هشدار دهد (ج ۲، ص ۱۸۵). پس از جنگهای بسیار، جنگاوری هندی به نام جهمور او را اسیر می‌کند. این جنگجو این توانایی غیرمعمول را دارد که می‌تواند تا بیست و چهار ساعت زیر آب زنده بماند (ج ۲، ص ۲۰۶). او بوران دخت را آزاد می‌کند، گرچه وی بار دیگر اسیر و ناگیر می‌شود. به تندی تن دهد (ج ۲، ص ۲۱۰). او باید کوزه‌ای (آفتابست) را برای شاهزاده‌های هندی و همراه مؤنث و جنگجویی او حمل کند تا دستپاچه‌شان را بشویند. بوران دخت در فرسنگی از طرف راست برای کشتن زن استفاده می‌کند، سپس با بیگانه راه خود را از بیرون قصر می‌گشاید (ج ۲، ص ۲۱۱). نگهبانان او را از حسی می‌کنند، اما او موفق می‌شود خود را به کنار رود برساند و خود را در آن بیفکند. او در مسیر جریان آب رود و در زیر آفتاب راه را طی می‌کند و به مرغزاری می‌رسد که در آنجا دو همسایه بهبود می‌یابد (ج ۲، ص ۲۱۳).

کمی پس از رهایی بوران دخت توسط نقش سراسر از رود، این مرحله از لشکرکشی اسکندر به هند پایان می‌یابد و او بوران دخت سرگرم ماجراهایی در دیگر نواحی هندی می‌شود. در صحنه‌ای آنان به کوهی می‌رسند که در محاصره آب است. آب بسیار شفاف و زلال و پر از ماهیهای گوناگون است که مردم را یاری می‌دهند. اسکندر به آب می‌نگرد و ماهیها به سینه فرش به سوی او جلب می‌شوند، اما چون بوران دخت به آب می‌نگرد آنان اسکندر را زخمی کرده و کوهوار به سوی بوران دخت شنا می‌کنند زیرا هر او بسیار هوشیارتر است (ج ۲، ص ۲۴۰-۲۴۱). کوهستان محل استواری جانورگوشی است که بارانی از سنگ بر سر سپاه اسکندر فرود می‌آید و چون بوران دخت می‌تواند آنان را شکست دهد و سنگها را متوقف کند (ج ۲، ص ۲۴۵).

لشکرکشی به هند پایان می‌پذیرد و اسکندر به سوی شبه جزیره عربستان، راه دریا را در پیش می‌گیرد. سپس از مکه و مصر می‌گذرد. او و بوران دخت در مسیر از یکدیگر جدا می‌شوند و دیگر هرگز همدیگر را نمی‌بینند. در اسکندریه حیات می‌شود. آب حیات می‌رود و بوران دخت به ایران بازمی‌گردد. داستان با مرگ اسکندر در اورشلیم و اندکی بعد بوران دخت در ایران پایان می‌پذیرد.

در این طرح مختصر از ماجراهای بوران دخت بسیاری از جزئیات حذف و عناصر خاصی برجسته شده است. سه جنبه قصه بوران دخت جالب توجه است: ماهیت خود داستان، ارتباط بوران دخت با آب و رابطه وی با اسکندر.

شاهدختی ایرانی در روایتی ایرانی به داستان عاشقانه

کالیستنس کذاب وارد می‌شود؛ او بر ضد اسکندر کبیر می‌جنگد و تا حدودی موفقیتهایی به دست می‌آورد، سپس با وی ازدواج می‌کند و در کنار او می‌جنگد. شجاعت او در صحنه نبرد دلیری اسکندر را تحت شعاع قرار می‌دهد. همچنین او علاوه بر جنگجویی، مشاور و سازمانده سپاه اسکندر است. سنت ادبیات شفاهی در زبان فارسی از چند نظر محافظه کارانه است و انتظار می‌رود که در چارچوب مضمونی عشق و جنگ عناصر و شخصیتهایی نظیر شیرزن زیبا، وزیر دانا، پادشاه پیر، تاجر بزدل، عیار زیرک، جادوگر شیطان صفت و انبوهی از شخصیتهای کم‌اهمیت وارد شوند؛ درست مانند خود شخصیتها و قایمی که در آن رخ می‌دهد نیز سنتی هستند.

این داستان با توجه به شخصیتها و رویدادهای عظیم آن، تا جایی که من اطلاع دارم، در روایات عاشقانه ایرانی منحصر به فرد است. با اینکه زنان جنگاور اغلب در بسیاری از گونه‌های ادبیات ایرانی ظاهر می‌شوند، اما به ندرت نقش عمده‌ای در روایت بوران دخت داشته، به عهده دارند.

در همین جنبه قابل ملاحظه در این داستان ارتباط بوران دخت با آب است. این ارتباط مکرر و به این دلیل بسیار فراموش شده است. به طور قطع در ادبیات فارسی دوره اسلامی این عنصر طبیعی به عنصری برای شخصیت انسانی فراموش شده است. تنها چهره‌هایی از ادبیات عامیانه و افسانه‌ها نظیر قمان و خضر از این قاعده مستثنا هستند. لقمان گاه در سفری که از آب راه می‌رود ظاهر می‌شود. خضر نیز اغلب با آب مربوط است، و در واقع او در داستان اسکندر نیز حضور دارد. در روایت داراب نامه، وی راهنمای اسکندر در ظلمات و در حیات و حیات آب است. به هر حال خضر و لقمان چهره‌هایی افسانه‌ای ادبیات عامیانه سراسر خاورمیانه‌اند که در داستانهای بسیاری نقش قهرمانان فرعی را دارند و نقشهای کاملاً انسانی را ایفا می‌کنند. بوران دخت در داراب نامه از جنبه‌ای به کلی متفاوت است.

در این داستان، او در محوطه‌ای که در آن چشمه‌آبی است، در حالی که در آب فرو می‌ماند، از قرات می‌گذرد، در حالی که تمام کسانی که به او وفادار نبودند، غرق می‌شوند. نام بوران دخت در این داستان بسیار مهم است و در استخراقات دارد، در حقیقت، این نام به معنای «سپه» اسکندر در حلب، بوران دخت می‌تواند از خنثی کردن طعمه عبور کند، در حالی که هیچ یک از دشمنان نمی‌توانند. هنگام گریز از حلب او برای انجام نیایش و شکرگوشی در آب فرو می‌کند. هنگام پناه گرفتن در غاری، او به صورتی جادویی می‌رسد که نهر آبی اسباب فرار او می‌شود. هنگامی که وی به طور ناشناس با اسکندر سفر می‌کند و در این جنگجویی می‌بیند. اندکی بعد صحنه اوج داستان فرامی‌رسد که در آن اسکندر او را برهنه در حال استحمام در نهری می‌بیند و بوران دخت دشمنی با وی را کنار می‌گذارد.

ایزدان در حمله به هند، بوران دخت را در نبردی بر ضد دشمنی که صاحب قدرت جادوست، توسط آب و آتش حمایت می‌کنند. او دوباره و به طور معجزه‌آسایی از رودی می‌گذرد تا به سپاهش برای حمله تهدیدکننده‌ای هشدار دهد. او سپس دستگیر می‌شود، ولی جنگاوری هندی که این قدرت

را دارد برای بیست و چهار ساعت زیر آب زنده بماند، او را خلاص می‌کند اما مجدداً دستگیر می‌شود و سرانجام ناگزیر می‌شود به سردار هندی و یاور او که یانویی جنگاور است، خدمت کند. بوران دخت این زن را با آبدست (کوزه‌ای) که محکوم به حمل آن بوده، می‌کشد. در حین جنگ و گریز برای بیرون رفتن از قصر به رودی می‌زند و در زیر آب در جهت جریان رود شنا می‌کند تا به مرغزاری می‌رسد. در آنجا زخمهایش بهبود می‌یابد. ماهیهایی که در آب بلورین در کوه جادوگران شنا می‌کنند چون بوران دخت با فر برترش به آنان نزدیک می‌شود، اسکندر را ترک می‌کنند و به سوی بوران دخت شنا می‌کنند. بوران دخت می‌تواند سنگباران خطرناک بر ضد سپاه اسکندر را متوقف کند.

این ارتباطهای متعدد بوران دخت با آب بسیار پیچیده‌تر و مداوم‌تر از آن است که تصادفی باشد. در محدوده روایات ایرانی، شخصیتها مناسب یا وضع اجتماعی خود و در ارتباط با دیگر شخصیتها و نقش آنان در انواع خاص داستان رفتاری قابل پیش‌بینی دارند؛ اگر آنان از امدادی غیبی برخوردار باشند، کمک به آنها از طریق رویا یا یاری مستقیم است. مداخله نیروهای ماوراءالطبیعی از طریق تعامل مداوم میان قهرمان و عناصر طبیعی بیان نمی‌شود.

سومین جنبه برجسته داستان را به سادگی در خلاصه داستان نمی‌توان طرح کرد. این جنبه با طبیعت و روح حمایت بوران دخت از اسکندر و مفهوم نامتعارف مأموریت اسکندر در هند باید مربوط باشد. اسکندر در **داوآب‌نامه** به تناوب، جهانگشا و جنگاوری مسلمان (غازی) تصویر می‌شود. وقتی او در نقش جهانگشا ظاهر می‌شود، بوران دخت بزرگ‌ترین حامی او است. بوران دخت حتی هنگامی که اسکندر ترجیح می‌دهد از جنگ اجتناب ورزد، بی‌محابا حمله می‌کند و یک تنه بر ضد پهلوانان سپاه دشمن می‌جنگد؛ اما هنگامی که اسکندر جهانگشا تبدیل به اسکندر غازی می‌شود تا بتکده‌ها را ویران کند و بتها را از میان بردارد و کفر را ریشه کن کند و مردم را به راه راست توحید بازگرداند، به نظر می‌رسد حمایت بوران دخت و شرکت او در ماجراها به حداقل تقلیل می‌یابد.

این سه جنبه داستان، یعنی ماهیت غیرمعمول آن در روایات ایرانی بدین سبب که جنگجوی زن شخصیت اصلی است، ارتباط این زن با آب و عدم همکاری وی با اسکندر هنگامی که در نقش یک جنگجوی مسلمان ظاهر می‌شود، قویاً مؤید این نکته می‌تواند باشد که بوران دخت مظهر مردمی ایزدبانویی ایرانی است. اگر این گمانه درست باشد، پیشینه

منطقی بوران دخت در نظام ایزدان ایرانی باید ایزد بانوی باستانی اردویسور آناهیتا باشد.

بگذارید برخی جنبه‌های ایزد بانو آناهیتا را در سنت دینی ایرانیان بررسی کنیم. یشت پنجم اوستا به این ایزد بانو اختصاص دارد. توصیف جسمانی او به طور زنده در کرده شانزدهم بند ۶۴ آمده است:

«دختر زیبایی بسیار برومند خوش اندام کمر بند در میان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف» بیشتر این توصیفها در کرده پنجم بند ۷۹ و ۱۲۶ تکرار می‌شود و به صورت کلی بوران دخت **داوآب‌نامه** را به یاد می‌آورد.

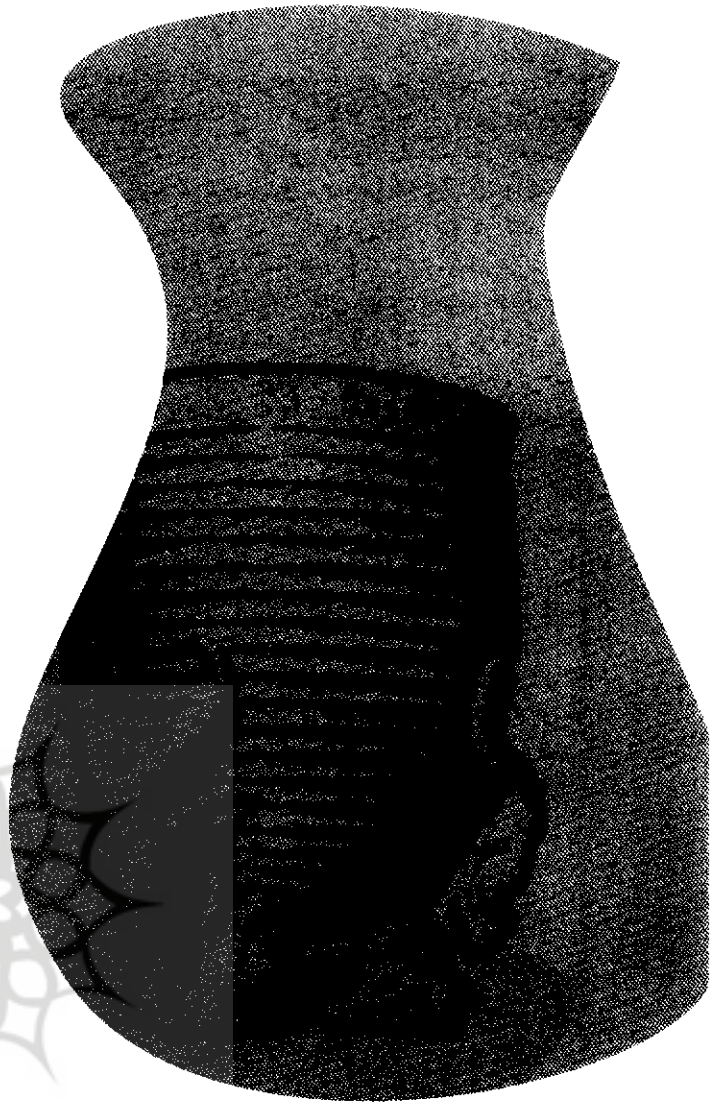
آناهیتا ایزدبانوی آب و حاصلخیزی نیز هست (یشت پنجم کرده یکم بند اول).

او کسی است که عطایایی به قهرمانان ایرانی می‌بخشد که بتوانند دتوها و دشمنان فانی خود را شکست دهند. هوشنگ، جم، فریدون، گرشاسب، کیکاووس و طوس از جمله این قهرمانانند که در یشت پنجم برای آناهیتا قربانی می‌کنند و او عطایایی بدیشان می‌بخشد. ولی چون ضحاک و فران راسیان = افراسیاب برای به دست آوردن قدرتی که بتوانند نقشه‌های پلید خود را عملی سازند برای او قربانی و نذورات تقدیم می‌کنند، آناهیتا نذورات ایشان را نمی‌پذیرد.

در یشتها، برای او هم به عنوان ایزد بانوی آب و حاصلخیزی و هم به عنوان ایزدبانوی جنگ عبادتهایی ذکر می‌شود.

گزارشهایی از آداب و مناسک آناهیتا در ایران از دوران هخامنشیان تا زمان حال در دست است. ۵ اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ ق م) اسباب رونق آیینهای آناهیتا همراه دیگر فرقه‌ها گردید.<sup>۶</sup> بر اساس منابع گوناگون، این فرمانروا معابدی برای آناهیتا در شوش، اکباتان و دیگر جاها بنا کرد، اما تنها جزئیات پراکنده و اندکی درباره آدابی که در این معابد برای پرستش این ایزدبانو برپا می‌شد، در دست است. اندکی پس از پیدایش، این فرقه به طور گسترده‌ای در ماورای مرزهای ایران گسترش یافت و در ارمنستان و آسیای صغیر ریشه‌های نیرومندی یافت.

سرزمین تخت جمشید (پرسپولیس) و به ویژه شهر استخر مدتی دراز مرکز پرستش آناهیتا بود و معبد یا پرستشگاهی برای آناهیتا نزدیک تخت جمشید از دوره اردشیر وجود داشت.<sup>۷</sup> طبری گزارش می‌دهد که ساسان، نیای اردشیر اول، مسئول مکانی بوده که طبری آن را آتشکده آناهیتا در استخر می‌نامیده است.<sup>۸</sup> در کتیبه کریتر در نقش رجب در قرن سوم به آتشکده آناهیتا اشاره شده است.<sup>۹</sup> این شهر مقدس قدیمی، مرکز دینی



را کرد.<sup>۱۴</sup>

به این دلیل آشکار می‌شود که جنبه نظامی آناهیتا در میان پیروانش تا سده چهارم میلادی برجسته بوده است. بدین ترتیب ظاهراً زمینه گسترده‌ای وجود داشته که بر اساس شخصیت آناهیتا، در ادبیات پس از اسلام نیز قهرمان زن جنگاوری پدید آمد.

آناهیتا همچنین با سلطنت و مشروعیت مقام شاهی ارتباط نزدیکی دارد. پیشتر گفتیم که اردشیر دوم در معبد ایزدبانویی جنگاور، احتمالاً آناهیتا تشریف یافته بود. یزدگرد دوم (۶۳۲-۶۵۱ م)، آخرین پادشاه ساسانی را بزرگزادگان پارس در مکانی که طبری آن را آتشکده اردشیر در استخر می‌نامد به پادشاهی برگزیدند (یعنی معبد آناهیتا).<sup>۱۵</sup>

گبل (Gobl) که صحنه‌های جلوس را در سکه‌های ساسانی مطالعه کرده است، آناهیتا یا نمادی از او را بر سکه‌هایی که تاجگذاری اردشیر اول، شاپور اول، هرمز اول (محملاً)، بهرام دوم، نرسی هرمز دوم، شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹) و شاپور سوم را نشان می‌دهد، شناسایی کرده است.<sup>۱۶</sup> احتمالاً نرسی (۲۹۲-۳۰۳) که خود را پرستنده آناهیتا خوانده و در کتیبه‌ای بر نقش رستم آمده است، در برابر آناهیتا ایستاده که او را به پادشاهی مطلق منصوب می‌کند. حجاری طاق بستان تاجگذاری فیروز (۴۵۹-۴۸۴) یا خسرو دوم (۵۹۱-۶۲۸) را توسط هورمزدا در حضور آناهیتا نشان می‌دهد، که آناهیتا را می‌توان با تنگ آبی که در دست چپ خود حمل می‌کند، تشخیص داد.

جلوس در داستان داراب نامه نقطه عطف قاطعی در مناسبات میان اسکندر و بوران دخت است.

شاید بتوان صحنه برهنه دیدن بوران دخت را دیدار نمادین اسکندر با آناهیتای کبیر در معبد استخر تفسیر کرد و اینکه ایزدبانو به او عطایی می‌بخشد. چنانکه در پشت پنجم چند جا به وضوح بیان می‌شود که آناهیتا به قهرمانان ایرانی که از او تقاضا می‌کردند، عطایایی می‌بخشید و اسکندر در اینجا یک ایرانی محسوب شده است. صحنه برهنه حمام کردن، آناهیتارا در پرستشگاه خود- در اینجا آب- نشان می‌دهد. گرچه پرستشگاه آناهیتا را در استخر اغلب آتشکده نامیده‌اند، شواهد معماری نشان می‌دهد که آتش و آب با هم همراه بودند. دیدار آناهیتا و اسکندر در این حالت نشان‌دهنده تماس مستقیم و خصوصی او با ایزدبانوست، عطیه‌ای که آناهیتا به اسکندر اهدا می‌کند دو مرحله دارد: نخست او مخالفت خود را با اسکندر کنار می‌گذارد و فعالانه حامی او می‌شود، چنانکه ازدواج او نمادی از این حمایت است، دوم او اسکندر را بر تخت شاهی ایران

شاهنشاهی ساسانی شد و این مرکزیت را تا حمله اعراب حفظ کرد. این نکته در این بحث حائز اهمیت است زیرا مادر بوران دخت، آبان دخت، ساکن استخر بود. آبان مترادف آناهیتاست و یشتی که به آناهیتا اختصاص دارد، آبان یشتی خوانده می‌شود.

به نظر می‌رسد از دوره هخامنشیان بر کیفیات جنگاورانه آناهیتا تأکید بیشتری می‌شده است. پلوتارک در شرح حال اردشیر دوم، گزارش می‌دهد که شاه جدید در پرستشگاه ایزدبانوی جنگاوری تشریف یافت که می‌توان او را آناهیتا پنداشت.<sup>۱۷</sup> محبوبیت گسترده آناهیتا در دوره اشکانیان در برخی از منابع آمده است و گمان می‌رود که در این دوره پیروان او بر سرزمینهای تحت نفوذ هورمزدا و میترا، به ویژه در آذربایجان و ارمنستان مسلط شدند.<sup>۱۸</sup>

طبری گزارش می‌دهد که اردشیر اول (۲۲۶-۲۴۰ م) پیش از جنگ با اردوان، پادشاه اشکانی، در مکتوبی او را تهدید کرد که پس از پیروزی بر او سرو گنجینه او را به آتشکده اردشیر فره خواهد فرستاد.<sup>۱۹</sup> پس از شکست اردوان، اردشیر سرهای بریده دشمنان خود را به معبد آناهیتا فرستاد.<sup>۲۰</sup> شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م) با سرهای مسیحیانی که در پارس اعدام شده بودند همین کار

می‌نشانند. قبلاً دیدیم که حمایت بر ضد دشمن و تاجگذاری شاهان، از جمله پادشاهای آناهیتا به ستایشگران خود بوده است.

تصاویر آناهیتا را می‌توان در اشیای نقره‌ای دوره ساسانی نیز دید. لوکونین (Lukonin) در جلد دوم ایوان تصویرشش‌شیء را آورده که پنج عدد را به قرن پنج و شش میلادی متعلق می‌داند و تاریخ یکی از آنها را مربوط به اواخر دوره ساسانی ذکر می‌کند.<sup>۱۷</sup> دوروتی شفرد (Dorothy G. Shepherd) در مقاله‌ای زیر چاپ دربارهٔ پیکرنگاری آناهیتا، از تصاویر آناهیتا در کتیبه‌ها، سفالینه‌ها، مهرها و ظروف نقره‌ای متعدد از دوره ساسانی سخن گفته است.<sup>۱۸</sup> تمام این اشکال برجسته و اشیان نشان می‌دهد که آناهیتا منع زاینده و الهام‌بخش برای هنرهای تجسمی در دوره ساسانی بوده است.

نقوش برجسته بر صخره‌ها، سکه‌ها و اشیای نقره‌ای بر پرستش آناهیتا به اشکال مختلف تا سده هفتم و احتمالاً پس از آن، گواهی می‌دهند. بنابراین پرستش این ایزدبانو آنقدر به طول انجامیده که قبول کنیم اشکال عامیانه و غیررسمی گوناگون آن توسط نقالان به فرهنگ مردمی راه یافته است.

عنصر مهم در نگاره آناهیتا ارتباط گاه به گاه او با یک پرنده است. او اغلب بر ظروف و سینیهای نقره‌ای و برنزی دوره ساسانی همراه با کبوتران و طاووسها نقش می‌بندد. رینگبوم (Ringbom) گلدانی ساسانی توصیف می‌کند و مدعی است آن نقش آناهیتا را نشان می‌دهد.

او کبوتری در دست دارد و طاووسهایی در جلوی او قرار گرفته است و زیر یک قوسی ایستاده است که با نقش پرندگان تزئین شده...<sup>۱۹</sup> شفرد بر اساس مجموعه بسیار گسترده‌ای، این شکل را با دیگر اشکالی که نشانه‌های مشابهی از جمله پرندگان را شامل می‌شوند، مربوط می‌کند و می‌گوید که اکنون گواه آشکاری در دست است که این اشکال نمایندگان آناهیتا هستند.<sup>۲۰</sup>

در بشقاب‌های متعلق به اواخر دوره ساسانی پرنده شکاری بزرگی حامی آناهیتاست.

پیشتر اشاره شد که بوران دخت در جایی در **داراب‌نامه** یا باز مشابهت و ملازمت دارد (ج ۱، ص ۴۹۷). هر دو جنبه نمادگرایانه پرنده-صلح‌آمیز و جنگاورانه-در روایی غیرمعمول

بر بوران دخت ظاهر می‌شوند که در آن دو طبیعت مخالف در یکجا جمع شده‌اند (ج ۲، ص ۱۶۵ به بعد). چنین پیوند عناصر مخالف در روایی مشهور است. بوران دخت در خواب می‌بیند که باز سبیدی نزد او می‌آید و او، آن را که نزدیک وی بر زمین نشسته است «فرومی‌مالد». باز در کنار او روی تخمی می‌نشیند و به ناگاه با منقار زدن باز، تخم می‌شکند. دو جوجه از آن سربرمی‌آورند؛ یکی کبوتری سیاه و دیگری بازی سفید است. فرزانه‌ای هندی این روایا را تفسیر می‌کند: باز سفید خود بوران دخت است و کبوتر سیاه جنگاور هندی برجسته‌ای است که بوران دخت او را اسیر کرده است. بنابراین پرنده شکاری جنگاور بر کبوتر نرمخو غلبه کرده است، و به تعبیری دیگر، در این مرحله طبیعت جنگاورانه ایزدبانو بر طبیعت صلح‌جویانه و بارورانه وی غلبه کرده است. این مجموعه کنده‌کاری ویژگی دیگری نیز دارد که باید آن را توضیح داد. پیشتر بوران دخت را دارنده فر ذکر کردند. فر در زبان خوارزمی و فارسی با پرنده سپید شکاری باز یا شاهین مربوط است. روشن است که باز سپید که در روایی بوران دخت به سوی او می‌آید، چیزی نیست جز همان وارغنه اوستا که نشان‌دهنده فر است که جمشید یا یمه را ترک می‌کند و در **داراب‌نامه** نشان‌دهنده فری است که به سوی بوران دخت می‌آید.

یادآور می‌شود که در **داراب‌نامه**، هنگام پرداختن به



ماجرای بوران دخت و اسکندر در هند، آن دو به کوهی می‌رسند که برکه‌ای پر از ماهیها آن را احاطه کرده است (داراب‌نامه، ج ۲، ص ۲۴۰). در پی آن صحنه‌ای شگفت می‌آید که در آن بوران دخت به خاطر فرس که بسیار قدرتمندتر از فر اسکندر است، ماهیها را به سوی خود جلب می‌کند. بر زلالی آب در متن تأکید می‌شود و قطعه‌ای در پشتها را به یاد می‌آورد که یکی از وظایف آن‌ها را به عنوان پاک‌کننده آنها توصیف می‌کند. این صحنه عجیب می‌توانست صرفاً زائیده تخیل داستانگو تلقی شود اگر حلقه پیوندی میان آن‌ها و عنصر ماهی در یک قطعه کار فلزی دوره ساسانی در دست نبود.

در موزه استات لیکه (Staatliche) برلین یک سینی برنزی از دوره ساسانی قرار دارد که در دایره مرکزی آن چهار پارچ آب و در بین آنها جفتهای طاووس نقش شده‌اند که به نشانه آن‌ها، الهه آب و بارآوری تعبیر می‌شود<sup>۲۱</sup> و می‌تواند نشانه جایی باشد که چنین نیرویی متمرکز شده است، یعنی محراب آن‌ها. در داستان، ماهی به بوران دخت کمک می‌کند تا بی آنکه غرق شود از زیر آب بگذرد و به کوهستان برسد. دلیل عبور از رود و رفتن به کوهستان آن است که طلسم سنگباران عظیم جادوگران بر ضد نیروهای اسکندر را بشکند. بوران دخت به سبب طبیعت ویژه‌اش قادر است طلسم را بشکند. به عبارت دیگر، او می‌تواند باران را که پدیده‌ای طبیعی است و در داستانهای قدیمی تنها نیروهای الهی یا جادوگران اعمال‌کننده جادوی شیطانی در اختیار دارند، کنترل کند. اگر بوران دخت را در محدوده روایات مربوط به آن‌ها در نظر آوریم، این ویژگی نباید موجب شگفتی شود.

واقعۀ دیگری نیز در داستان بوران دخت وجود دارد که ممکن است در اثبات این نکته که بوران دخت تجلی آن‌ها در داستانهای عامیانه و مردمی است، به کار آید. پیشینه این بحث را مری بویس در مقاله خود «بی‌بی شهربانو و بانوی پارس» (پانوش ۵) بنیان نهاد. در این مقاله، بویس دو مکان مقدس ویژه بانوان را که یکی متعلق به زردشتیان و دیگری از آن مسلمانان است، توصیف می‌کند. زیارتگاه بانوی پارس یکی از شش زیارتگاه بزرگ زردشتیان در یزد است. حال آنکه زیارتگاه بی‌بی شهربانو، زیارتگاهی شیعی در تپه‌های مشرف به شهر ری است. هر یک از این زیارتگاهها بنیانی افسانه‌ای

دارد که به دختر یزگرد سوم مربوط می‌شود. او برای نجات زندگی خود از برابر مهاجمان عرب می‌گریزد و هنگامی که از شدت خستگی در شرف اسارت است، برای کمک به پیشگاه خداوند دعا می‌کند و در هر دو مورد کوه باز می‌شود و او را به داخل می‌کشد و بار دیگر بسته می‌شود.

در داستان داراب‌نامه، بوران دخت از برابر سپاه اسکندر به کوههای نزدیک استخر می‌گریزد و در حالی که زخمی است به غاری پناه می‌برد. اسکندر او را تعقیب می‌کند و درست هنگامی که نزدیک است او را بگیرد، بوران دخت به دری آهنی می‌رسد که ابتدا نمی‌تواند آن را بگشاید ولی با یاری خواستن از خداوند قدرتی پیدا می‌کند که می‌تواند در را بگشاید و به پشت آن بگریزد. در بار دیگر بسته می‌شود و اسکندر نمی‌تواند آن را بگشاید. بوران دخت به کاخ و باغی جادویی می‌رسد که رودی از آن می‌گذرد، در حالی که اسکندر ناگزیر راه بازگشت را در پیش می‌گیرد.

آیا میان دو افسانه بنیان‌گذاری زیارتگاهها و داستان بوران دخت و غار، پیوندی وجود دارد. نخست می‌توان این داستانها را بخشی از مجموعه بزرگ تری از افسانه‌ها و اساطیری دانست که به تغییر خاندان شاهی در ایران مربوط می‌شود. بن مایه عمومی این اسطوره‌ها و داستانها ریچارد فرای بدین ترتیب خلاصه کرده است: «فکر منجی در روایات ایرانی، به هر حال از آن شاهی زمینی نیست که برتر از دیگران و بالا دست آنها ایستاده و آنان را رهبری می‌کند، بلکه او کسی است که بارنج آشناسست و می‌تواند آلام مردم معمولی را درک کند. در ایران این ویژگی را در آنچه اسطوره بنیان‌گذاری خاندان حکومتگر نامید، همواره می‌توان دید. اسطوره‌ای که در پدیده ایرانی سلطنت به یک اصل جزئی تبدیل شده است. جنبه عمومی این اسطوره که سپس برای ایرانیان به تاریخ واقعی تبدیل می‌شود عبارت است از خویشاوندی با سلسله پیشین یا دارا بودن خون پادشاهی، آزار دیدن در پی فرار یا تبعید، پنهان کردن اصل و نسب شاهانه و نیز زندگی دشوار در میان جادرنشینان یا دهقانان. سرانجام حضور پسر، نوه و یا نسل بعدی تبعیدی که با کیفیات و نشانه‌هایی شناخته و خورنه یا فر شاهی بر او نازل می‌شود و او سلسله‌ای تازه بنیان می‌نهد.<sup>۲۲</sup> این تفسیر، بر میراث شاهنشاهی ایران و بر طبیعت مسیحایی



آن تأکید می‌کند. آنچه در افسانه‌های زیارتگاهها و بوران دخت یافت می‌شود، جنبه‌ای از اسطوره دودمانی ایران است که بر خلوص نسب خونی سلطنتی تأکید می‌کند. در این تفسیر، فرد مؤنث بازمانده از خاندان سلطنتی به طور شگفت‌انگیزی از ازدواج احتمالی با یک فرد غیرایرانی مصون می‌ماند. به موازات این پدیده، در بخش دیگر اسطوره سلسله‌ای، وارث مذکر از تماس فعال با جامعه بازمی‌ماند و به زندگی مشکل و به دور از دیگران به عنوان شبان یا صحرانشین ادامه می‌دهد. این امر احتمالاً سبب مصونیت یکی از افراد نسل با دور کردن وی از صحنه در موقع بحران می‌شود.

احتمال دوم و بسیار مرتبط تر با موضوع این پژوهش، آن است که داستان غار و دیگر ماجراهای بوران دخت داستانهای عامیانه‌ای درباره آناهیتا باشد که به طور منحصر به فردی در این متن باقی مانده است. درباره آناهیتا جز آنچه در کتابهای دینی زردشتیان و گزارشهای طبری آمده، هیچ متن دیگری در دست نداریم. در واقع درباره آناهیتا هیچ متنی از باورهای مردمی که جدا از متنها رسمی و درباری باشد، در دست نیست. دورتی شفره یادآور می‌شود که کنده کاریهای ظروف سیمین ساسانی حامل نمایانگرهایی از آناهیتاست که نباید در متون زردشتی آمده باشد، بلکه ریشه در اساطیر، آیین و مناسک و هنر خاور نزدیک دوره باستان دارد.<sup>۳۳</sup>

در این نوشته، شماری از شباهتها و مناسبتها میان شخصیت بوران دخت، بدان گونه که در **داراب نامه** آمده و ایزدانوی آناهیتا در نظام خدایان ایرانی پیش از اسلام شاهد بودیم. ارتباط بوران دخت با آب بسیار بیش از آن است که تصادفی در داستانگویی تلقی شود و آناهیتا نیز ایزدانوی آب و حاصلخیزی است. همچنین دیدیم که آناهیتا ایزدانوی جنگاوری نیز هست که بشکلهای - چند سر - را در پرستشگاه خود در پیوسته می‌پرستید. ریشه این پرستشگاهها در استخر است. او به قهرمانان ایرانی پیروزی عطا می‌کند. طبیعت جنگجویانه بوران دخت و همراهی او در میدانهای جنگ حتی حضور اسکندر را تحت شعاع قرار می‌دهد. بوران دخت همچنین با شهر استخر مربوط است و اسکندر را در آنجا بر تخت می‌نشانند و پس از دیداری نمادین او را شاه ایران اعلام می‌کند. آناهیتا همین گونه با جلوس شماری از شاهان ایرانی از

اردشیر دوم تا یزدگرد سوم مربوط است. برخی عناصر نقش برجسته‌های آناهیتا همانند کبوتران، پرندگان شکاری و ماهی، نقش مهمی در داستان بوران دخت دارند. همچنین بوران دخت با افسانه رسیدنش به کوه با روایات مربوط به بنیان‌گذاری دو پرستشگاه بانوان که افسانه آنها به پیش از اسلام بازمی‌گردد و هر دو پرستشگاه احتمالاً وقف آناهیتا بوده است، مربوط می‌شود.

به این ترتیب بسیار محتمل است که ماجراهای بوران دخت از مجموعه‌ای از داستانهای عامیانه درباره آناهیتا نشأت گرفته باشد.

این افسانه ظاهراً میان نقلانی باقی مانده است که روایات شفاهی داستانهای عاشقانه قدیمی را سینه به سینه نقل کردند و می‌تواند معیاری باشد برای سنجش قدرت سنت ادبیات عامه که افسانه‌ای از پیش از اسلام نظیر این را می‌تواند برای شاید نیمی از یک هزاره در ادبیات شفاهی فارسی دوره اسلامی حفظ کند.

#### پانوشتها:

۱. برای شرحی کلی از داستان اسکندر بنگرید به آرمان آبل (Armand Abel)، (داستان اسکندر)، Le Roman d'Alexander (بروکسل، دفتر نشر، ۱۹۵۵)، به ویژه ص ۵۵-۸۹. بوران داستان ایرانی اسکندر بنگرید به آرمان آبل، *Journal of the American Oriental Society*، ۱۹۶۶، ۱۱۹-۱۲۶؛ Tema: La Persia e il Mondo Greco - Romano، زم، ۱۹۶۶، ص ۱۱۹-۱۲۶؛ Mino S. Southgate, Portrait of Alexander in Persian Mythology, *Journal of the American Oriental Society*, JAOS 97 (1977) 216-234, and *Journal of the American Oriental Society*, 1977, 216-234. Alexander - Romance, trans. by Mino S. Southgate (New York: Columbia University Press, esp. pp. 167-185.)

343, 347 (line 8 of the text and translation).

10. Plutarch, *Lives*, tr Bernadotte Pemin (Cambridge: Harvard University Press, 1954), 10:130-131.

مشخص نیست که آیا این عبارت به ستایش آناهیتا در دوره اردشیر دوم بازمی‌گردد و یا به ستایش وی در دوره پلوتارک. به هر حال، طبیعت جنگاورانه ایزدبانو به عنوان نقطه تمرکز ویژه به اواخر قرن اول میلادی بازمی‌گردد.

11. R. Ghirshman, *Iran* (Baltimore: Penguin, 1961), p. 269.

۱۲. طبری، همان، ج ۲، ص ۸۱۸.

۱۳. همان، ج ۲، ص ۸۱۹.

۱۴. شامون، ص ۱۶۰.

۱۵. طبری، همان جا، ج ۲، ص ۱۰۶۷.

16. R. Gobl, 'Investitur im sassanidischen Iran' *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes*, 56 (1960), p. 47.

17. V. Lukonen, *Persia* Cleveland: World, (1967) Pls 172, 181, 183, 184, 188, 189, 195.

18. Dorothy G. shepherd 'The Iconography of Anahita' My thanks to Dr. shepherd for her Kindness in making this article available to me.

19. L. Ringbom, 'Zur Ikonographie der Göttin Ardi sura Anahita' *Acta Academiae Aboensis: Humaniora*, 23.2 (1957).

20. Shepherd, op. cit. pp. 6-7.

21. L. Ringbom, 'Three Sasanian Bronze Salvers with Paridaeza Motifs', *Pope, Survey*, 14:3032, and fig. 1.

22. Richard N. Frye, *Persia* (New York: Oxford University Press, 1975), p. 100.

۲. داراب‌نامه، ج ۱، ص ۳۵۰.

۳. از این رو در این روایت، اسکندر با خاندان سلطنتی ایران هم از طریق پدر و هم مادر خود مربوط است. پدر اسکندر، فیلاقوس از نسل فریدون است. این اسکندر برادر ناتنی داریوش سوم نیز هست و اینان ویژگی شاخص روایت ایرانی داستان اسکندر کالیستنس کذاب است. بنابراین بوران دخت برادرزاده اسکندر است. این امر و فرزندان دو رگه اسکندر از خاندان سلطنتی ایران، به نظر می‌رسد که خصلت منحصر به فردی برای داراب‌نامه به شمار می‌رود.

۴. شست و شوی آیینی بوران دخت در آب جاری که موجب تجدید قوای اوست در سراسر داستان مورد تأکید است.

۵. مری بویس «بی‌بی شهربانو و بانوی پارس» BSOAS, ۳۰ (۱۹۶۷)، ص ۳۰-۴۴.

6. A. T. Olmstead, *History of the Persian Empire* (Chicago: Univ, of Chicago Press 1960). pp. 423, 471, 479 see also Old Persian Inscription A'Sa of Artaxerxes II in R. Kent. *Old Persian*, 2nd rev. ed (New Haven: American Oriental Society, 1953), p. 154: 'By the favor of Ahuramazda, Anaitis, and Mithras this, Palace I built, May Ahuramazda, Anaitis, and Mithras, Protect me from all evil, and that which I have built may they not shatter nor harm'.

7. See M. chaumont. 'Le Culte d'Anahita a Staxr et les Premiers Sassanides', *Revue de histoire des religions*, 153 (1958): 154-175, for references to the relevant sources.

۸. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ویراسته م...

(بریل، ۱۸۷۹-۱۹۰۱)، ج ۲، ص ۸۱۴.

...Inscription de Kartir' JA 248 (1960), pp.

کتاب ماه ادبیات و فلسفه / تیر ۱۳۸۲

۷۹